

تبیین حکم ارشادی با محوریت درک عقل و بناء عقلا

مصطفی کارگریان مروستی

دانش‌آموخته دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

دکتر محمد حسن حائری

استاد دانشگاه فردوسی مشهد

haeri-m@um.ac.ir

دکتر محمدتقی فخلعی

استاد دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

یکی از اصطلاحات پرکاربرد در دانش فقه و اصول و در خصوص اعتبارهای شرعی مولوی یا ارشادی بودن حکم است. با وجود کاربردهای وسیع اصطلاح حکم ارشادی در متون اصولی و فقهی لیکن بحث مستقلی پیرامون معانی و مفاهیم چندگانه این مصطلح مطرح نشده است و همین زمینه را برای خلط مبحث‌ها و عدم وضوح مطالب مربوط پدید آورده است. بر پایه این پژوهش که در راستای تبیین معانی حکم ارشادی و با جستجو در مباحث و زمینه‌های مختلف کتب فقهی و اصولی انجام شده اصطلاح مولوی یا ارشادی بین چند معنا و مفهوم اشتراک لفظی یافته است: ۱. ارشاد به حکم وضعی نه حکم تکلیفی مولوی ۲. ارشاد به حکم شرعی الهی در مقابل حکم مولوی حکومتی ۳. خیرخواهی دنیوی بدون تاثیر اخروی ۴. ارشاد به درک عقل در کشف حکم شرعی ۵. ارشاد به بنا عقلا در فرض استقلال آن در کشف حکم شرعی ۶. بیان حکم متقدم یا متاخر از ثبوت حکم شرعی (سلسله معالیل). محوریت این پژوهش بر تبیین حکم ارشادی ناظر بر درک عقل و بناء عقلاست. بجز اشتراک در مدلول لغوی، وجه مشترک بین این معانی منتفی است و هر یک از احکام شرعی ممکن است با توجه به یک معنا ارشادی و با توجه به معنای دیگری مولوی باشد.

کلید واژه‌ها: حکم ارشادی، حکم مولوی، ارشاد به حکم عقل، ارشاد به بنای عقلا، ارشاد به مصالح دنیوی

Abstract

One of the most commonly used terms in jurisprudence and principles is the verdict on the validity of Shari'a, Rumi or guidance. Despite the widespread use of the term guidance in the Principal and jurisprudential texts, however, there has been no independent discussion of the multiple meanings and concepts of this term. And it has created the same context for confusing topics and unclear content. Based on this research that has been done in order to explain the meanings of the guidance of the jurisprudence by searching on different topics and areas of jurisprudence and theology, the term Rumi or guidance has been found between several meanings and concepts of literal sharing. 1. Guidance on the Ruling .2. Guidance on Divine Shariah Ruling Against Ruling Government. 3.Guidance to worldly materials without affecting the Hereafter. 4. Guidance for understanding reason in discovering religious law. 5. Reasonable guidance in assuming its independence in the discovery of the Sharia. 6. Expressing the Early or Late Sentence of the Confirmation of the Shariah Sentence. Exc. The focus of this research is on the expression of the guidance that governs the understanding of reason and the Reasonable.

Except for the literal signification, the commonality between these meanings is neglected, and each of the religious injunctions may be in one sense guided by another meaning in Rumi.

Key words: Guidance Rule, Rumi's Rule, Guidance to Wisdom, Guidance to Status, Guidance to Wise Men

در خصوص اعتبارات و احکام شرعی تقسیمات گوناگونی بیان شده است. یکی از آنها تقسیم به حکم مولوی یا حکم ارشادی است. اصطلاح مولوی یا ارشادی بودن حکم در جاهای متعددی در بیان مسائل فقهی یا اصولی از سوی دانشمندان محل نظر است. از جمله در مباحث: مقدمه واجب، حسن احتیاط در شبهه تحریمی، بیان اجزاء و شرایط اعمال عبادی مانند نماز یا روزه، قاعده ملازمه حکم عقل و شرع، در برخی از شرایط معاملات مانند شاهد گرفتن یا رهن گرفتن در معامله، ادله حجیت خبر واحد، ادله قول لغوی... این اصطلاح نسبت به دیگر تقسیمات حکم شرعی نوپدیدتر است و تقریباً از زمان مرحوم شیخ انصاری به بعد معمول شده است و اخیراً در مسائل کلامی جدید مانند انتظار بشر از دین در عرصه‌های دنیوی نیز به کار گرفته شده است. از جمله کارهای پژوهشی در این حوزه می‌توان به مقاله‌ی «چپستی و چرایی حکم ارشادی» (فیاض، مجله مطالعات اصول فقه امامیه، شماره ۴، سال ۱۳۹۴) اشاره کرد. پرداختن به این موضوع از جهت معناشناسی، ماهیت (انشاء یا اخباری بودن)، ملاک تشخیص و آثار قابل بررسی است. در برخی آثار صرفاً به بیان ملاک تشخیص بسنده شده پیش از آن که از معناشناسی سخن به میان آید. (ساباطی یزدی، عبد الرسول، حاشیه‌ی رسائل شیخ انصاری، ص: ۹۶) در این گفتار سعی بر این بوده با رجوع به عبارات و نوشته‌های عالمان این حوزه در زمینه‌ها و مناسبت‌های مختلف و با اثبات اشتراک لفظی این اصطلاح، معانی متعدد حکم ارشادی بیان و بررسی شود تا این زمینه فراهم شود که در بیان ماهیت، ملاک تشخیص و آثار هر یک از این معانی دقیق‌تر و به دور از تناقض و خلط مبحث سخن به میان آید. به عنوان نمونه در تعریف آن دو گفته شده حکم مولوی حکمی است که از جایگاه مولویت مولی صادر شده است، خواه حکم شرعی تاسیسی باشد و خواه تأکیدی و در مقابل حکم ارشادی آن است که از جایگاه مولویت مولی صادر نشده باشد و اگر شارع از خوردن پنیر به جهت ضرر و زیان منع کند یا امر به اطاعت و نهی از معصیت خودش کند بر ارشادی حمل می‌شود. (صدر، مباحث الاصول، ۴/۱۳۳) در مقابل اگر حکم نقلی با درک عقل همراه باشد تعبیر به تأکیدی و ارشادی شده است و در غیر این صورت تاسیسی و مولوی. (أصول الفقه، ص: ۲۴۵) یا در تحلیل ماجرای حضور حضرت ادم (ع) و همسرشان در جنت و عمل نکردن به دستورهای الهی و نزدیک شدن به درخت ممنوع و خوردن از آن، گفته شده نهی آدم (ع) از درخت ممنوع به خاطر آسایش خود او بوده و گرنه نزدیک شدن به آن گناه محسوب نمی‌شود مانند نهی پزشک از غذاهای مضر و زیانبخش. شک نیست که اگر بیمار با دستور طبیب مخالفت کند مخالفتی با شخص او نکرده است بلکه ارشاد و راهنمایی او را نادیده گرفته است و خود را به زحمت انداخته است. در این جا نیز خداوند به او فرموده بود که نتیجه خوردن از درخت ممنوع بیرون رفتن از بهشت و افتادن در زحمت و رنج است. پس خوردن از آن درخت گناه نبوده بلکه بی‌توجهی به توصیه خدا بوده که نتیجه‌اش به زحمت افتادن در روی زمین است. (تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۱۲۳)

با بررسی‌های انجام شده نسبت به گفتار و نوشته‌های عالمان این حوزه در زمینه‌ها و مناسبت‌های مختلف مشخص می‌گردد اصطلاح مولوی یا ارشادی بین چند معنا و مفهوم مشترک لفظی است و در هر حوزه یک معنا و مفهومی اراده شده است که با مفاهیم دیگر ارتباطی ندارد؛ از این رو به علت عدم تبیین مفاهیم چندگانه حکم ارشادی و ایجاد خلط احتمالی در تعریف آن و گاه پراکنده‌گویی در باب ماهیت، ملاک تشخیص و آثار آن، بررسی و منقح شدن مراد از این اصطلاح ضرورت می‌یابد.

در ابتداء به معانی و مفاهیمی که حکم ارشادی در آن معنا استعمال شده است ولی به حکم عقل یا بناء عقلاء مرتبط نیست، اشاره مختصری شده و سپس به بررسی معانی حکم ارشادی با محوریت درک عقل و رویکرد بناء عقلاء پرداخته می‌شود.

ارشاد به حکم وضعی: یکی از انواع تقسیم‌بندی‌های حکم شرعی، تکلیفی یا وضعی بودن آن است. احکام وارد در خطابهای شرعی بر حسب طبع اولیه خود در وجوب و حرمت تکلیفی مولوی ظهور دارد. یعنی در عالم تشریح اعتبار شده است که مکلف در نواهی از انجام عمل دوری کند و گویا ناهی منهی را از عمل بازداشته و راه به سوی آن را مسدود کرده و بسته است. اما در باب عبادات مرکب و معاملات مرکب (عقود و ایقاعات) ظهور اولیه احکام از وجوب و حرمت تکلیفی به ارشاد به فساد و اعتبار عدم آن چیز تغییر می‌کند. به طور مثال عرف از عبارت «نهی النبي (صلی الله علیه و آله) عن بیع الغرر» برداشت نمی‌کند که بیع غرر مانند شرب خمر حرام شرعی است، بلکه چنین می‌فهمد که شارع این فرد از خرید و فروش را امضا نکرده و صحت معامله منوط به غرری نبودن است و در این قبیل موارد حرمت تکلیفی استفاده نمی‌شود مگر از دلیل خارجی. آنگونه که در مساله ربا و به استناد آیه شریفه «فَأَذْنُوبًا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ» (البقره/۲۷۹) حرمت تکلیفی نیز علاوه بر حکم وضعی بطلان استنباط می‌گردد. این مطلب در هر دو قسم نواهی و اوامر صادق است و لذا ظهور حکم از مولوی تکلیفی به ارشادی وضعی تغییر یافته است. (موسوعة الإمام الخوئي، ج ۲۲، ص: ۴۸۹، محاضرات في أصول الفقه ۴: ۸۶)

با عنایت به این مطلب، اعتبارات شرعی یا مولویند یا ارشادی. یعنی گاه اصطلاح حکم ارشادی در مقابل حکم تکلیفی به کار می‌رود. در این هنگام حکم مولوی بر حکم تکلیفی دلالت دارد و حکم ارشادی بر حکم وضعی و مراد این است که امر و نهی شرعی به منظور انجام یا بازداشتن از عمل نیامده، بلکه از یک امر وضعی مانند صحت، بطلان، مانعیت، جزئیت، شرطیت، طهارت، نجاست و... خبر می‌دهد. و منظور اصلی بیان حکم وضعیست نه حکم تکلیفی. (بحوث فی شرح عروة الوثقی ج ۴ ص ۴۱؛ فقه الشیعه- کتاب الطهارة ج ۴، ص ۱۴۸ و ۱۸۸؛ موسوعة الفقه الإسلامی، ۱۰/ ۱۰۰-۱۰۱)

ارشاد به حکم الهی در برابر حکم مولوی حکومتی: دستورها و گفته‌های حاکم جامعه اسلامی با توجه به جایگاه و موقعیت ایشان مختلف است. گاه به عنوان مبلغ و مفسر و فقیه اعتبارهای شرعی را کشف، و برای مردم بیان می‌کند که در این مقام وظیفه تبلیغ و عرضه شریعت را برعهده دارد و امر و نهی مستقلی تصور ندارد و تمام دستورها و احکام ایشان ارشاد به شریعت اسلامی و احکام الهی است. مانند دستور به نماز خواندن نسبت به مردمان در فرمایش پیامبر اعظم (ص) که بیانگر حکم الله است. (فاضل، دراسات فی الاصول، ۶۹/۴) اما گاهی به عنوان حاکم و مسئول جامعه اسلامی به عنوان شعبه‌ای از ولایت که به معنای زمامداری، مدیریت و سرپرستی جامعه برای تحقق اهداف بعثت از عدالت و آزادی‌های اجتماعی و برقراری نظم در شهرها و روستاها، حفظ مرزها و دفاع در مقابل دشمن و سرپرستی هر آنچه مرتبط با نظام سیاسی و اقتصادی جامعه و مصالح عامه آنان که با مشارکت مردم صورت می‌گیرد (مکارم، انوار الفقاهه، ۱/ ۴۴۷؛ فرهنگ فقه، ۳/ ۳۶۲)، در این مقام ایشان اوامر و دستوراتی دارد که فراتر از شریعت اسلامی است. حال دستورات و احکام بیان شده از سوی وی در مقام تبلیغ و تبیین دین، ارشاد کننده به شریعت اسلامی و احکام الهی است اما دستورات ایشان در مقام زمامداری و سرپرستی، مولوی و حکومتی است. (نهایة التقریر، ج ۱، ص: ۴۲۸)

آیه ۵۹ سوره مبارکه‌ی نساء: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» ناظر به همین معنا از حکم ارشادی

است و تکرار کلمه اطیعوا در آیهی شریفه بیانگر این است که محور اطاعت الله با محور اطاعت از رسول گرامی (ص) و اولی الامر جداگانه است که اولی احکام کلی الهی است و دومی احکام ولایی و حکومتی. (فاضل، اصول فقه شیعه، ۳/ ۵۰۴؛ منتظری، ۶۴/۱، ۶۴؛ دراسات فی الاصول، ۷۰/۴؛ حسینی حائری، ۲۳۸-۲۳۷)

خیر خواهی دنیوی بدون تأثیر اخروی: یعنی حکم شرعی صرفاً جهت خیر خواهی و رساندن به مصالح دنیوی یا دور شدن از مفاسد دنیایی صادر شده است. یعنی گاه بعضی از دستورهای الهی به انگیزه برانگیختن یا بازداشتن مکلف نسبت به انجام یا ترک یک فعل صادره شده و جهت صدور حکم، مولویت است، خواه دستور شرع تاسیسی باشد و خواه تأکیدی. در این فرض فرد با مخالفت کردن مستحق عقاب است. از جمله در امر به نماز و نهی از زنا و دروغگویی. اما در مقابل بعضی از احکام از جایگاه مرشد و ناصح بودن صادر شده و در فرض مخالفت عقاب مترتب نیست بلکه حکم شرعی از یک امر تکوینی حکایت دارد. (صدر، مباحث الاصول، ۴/ ۴۱۳؛ روحانی، ۵/ ۲۶۶-۲۶۷؛ اصفهانی، ۱۷۰/۲؛ فرهنگ فقه، ۳/ ۳۵۹) شاید این قسم به مثابه دستورهای پزشک به بیماران خود در خصوص خوردن و آشامیدن بعضی چیزها باشد که صرفاً ارشاد به نفع یا ضرر است مانند دستور دادن به فرد دارای حساسیت به عدم استفاده از چیزی که حساسیت‌زا است و در فرض مخالفت با دستور پزشک عقابی برای بیمار متصور نیست. (اشکنانی، ۲۳۳-۲۳۴) مانند اجماع فقها با استناد به آیهی ۲۸۳ سوره مبارکه‌ی بقره «وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ» بر این که رهن گرفتن حکم تکلیفی ندارد بلکه آیه کریمه مردمان را به مفسده مترتب بر وثیقه دین نگرفتن ارشاد می‌کند. (موسوعه الفقه السلامی، ۱۰/ ۱۰۴؛ حسینی فیروزآبادی، ۴/ ۸۴-۸۵ و ۳/ ۳۵۱) یا در نقد حکم به استحباب پرهیز از آب بکار رفته در غسل برای استفاده دوباره و همچنین روایات مرتبط با نوشیدن آب در روز و شب با کیفیت خاص که همگی بر استحباب یا کراهت دلالت ندارد بلکه در مقام ارشاد است و برای بیان حکم مولوی نیامده است. (موسوعه الإمام الخوئی، ج ۲، ص: ۲۸۱-۲۸۲)

ولی باید توجه داشت که در تبیین این معنا باید اهداف بعثت و پیامبری را در نظر داشت. پر واضح است هدف از بعثت و نبوت فقط در بعد معنوی محدود نشده و تنها خدا و آخرت غایت نبوت شمرده نشده است. یعنی پیامبر اعظم (ص) جامع-نگر بوده و به عنوان رسول خداوند در دو ساحت دنیا و آخرت دارای اهداف و برنامه‌ریزی بوده است. هر چند مهمترین هدف بعثت، آخرت و راهنمایی مردم به سوی فلاح است ولی به ایجاد عدالت، برقراری آزادی‌های اجتماعی و رفع خصومت‌های مردم نیز اهتمام داشته‌اند و این امر مطابق با وحی الهی بوده است نه صرفاً بدین جهت که چون انسان بوده‌اند باید دغدغه آن را داشته باشند. (قدردان، ۲۱۳)

حال بعد از اشاره مختصری به سه معانی پیشین حکم ارشادی، مجال آن است که اصطلاح حکم ارشادی که در ارتباط با حکم عقل یا عقلاً استعمال شده و محوریت این گفتار را در برمی‌گیرد مورد بررسی و تبیین کامل‌تر قرار بگیرد. هر چند نگارنده بررسی معانی چندگانه حکم ارشادی را به صورت مبسوط در رساله بیان کرده‌اند اما به جهت محدودیت این گفتار از بیان سه معنای پیشین به اختصار اکتفا شده است و تمرکز بر معانی معطوف شده است که به نحوی در ارتباط با منبع کشف احکامند.

۱- ارشاد به ادراک عقلی (حکم عقل)

از تعابیر مرتبط با حکم، امضائی بودن آن است. این تعبیر هم در کتب اصولی در باب حجیت خبر واحد و حجیت ظواهر الفاظ و مانند آن و هم در کتب فقهی، به ویژه در باب معاملات دیده می‌شود. در موارد متعددی گفته شده فلان موضوع را «

أمضاه الشَّارِع» یعنی شارع مقدّس آن را امضا کرده است مانند لزوم عقلانی وجود ارش در معامله (نظام النکاح فی الشریعة الإسلامیة الغراء، ج ۲، ص ۲۰۴) یا حیازت در امور مباح که سبب در ملکیت عقلانی است (قراءات فقهیة معاصرة، ج ۲، ص ۳۱۷) یا عدم اعتبار تعهدات بچه، دیوانه، انسان مست در معاملات (أنوار الفقاهة، ص ۱۹۸) و... که همگی این موارد با امضاء شارع همراه است و با تعبیر «أمضاه الشَّارِع» همراه است. یا در پایان بحث از قاعده ملازمه در باب مستقلات عقلی گفته شده بر فرض پذیرش قاعده ملازمه محل بحث است که اگر از طرف شرع و با بیان نقلی حکمی در مورد درک عقل صادر شود آیا این حکم تاکیدی و به تعبیر مشابه امضائی است (به تعبیر دیگری ارشاد به حکم عقل است) یا این که باید بر تاسیسی بودن و به تعبیر دیگری مولوی بودن حمل شود؟ (أصول الفقه، ص: ۲۴۵)

آنچه از مجموع این گونه کلمات به دست می آید این است که احکام شرع تقسیمات گوناگونی دارند؛ یکی از تقسیمات آن تقسیم به احکام تاسیسی و امضایی است. در تعریف احکام تاسیسی گفته شده احکامی است که مسبوق به سابقه‌ای نیست و از سوی شارع مقدّس اسلام تأسیس شده است؛ مانند غالب احکام عبادات و بسیاری از احکام مربوط به حلال و حرام. در مقابل حکم تاسیسی، حکم امضایی آن است که در میان عقلا و اهل عرف وجود داشته و آنجا که موافق مصالحی بوده است اسلام و سایر ادیان آسمانی آن را پذیرفته‌اند؛ مانند خرید و فروش، اجاره، هبه، وصیت، صلح و حتی نکاح و طلاق. (دائرة المعارف فقه مقارن، ص ۵۶۱) یکی از فقه پژوهان معاصر بر این نظر است که اصطلاح حکم ارشادی که در خصوص اعتبارها و دستورهای مستقل الهی متصور است، ارشاد به حکم عقل است. گفته شده وجوب به عقلی، عقلایی، فطری و شرعی تقسیم می شود. یعنی آنچه دلالت بر لزوم می کند عقل، سیره عقلا، فطرت یا شرع است. البته در شرع مقدس و با ادله نقلی به هریک از واجب‌های سه‌گانه به طور خاص یا عام ارشاد شده است. (حسینی شیرازی، ۷/۱)

همانطور که گفته شد از تعبیر «أمضاه الشَّارِع» در بیان علما هم در ادراکات عقلی و هم در بناءهای عقلایی استفاده شده است. همین امر موجب این است که آن دسته از ادله نقلی که در بستر درک عقل یا بناء عقلا صادر شده باشند هم امضائی نامیده شوند و هم ارشادی. ارشادی از آن جهت که به درک عقل و بناء عقلا ارشاد و هدایت دارد و امضائی چون که مورد رضایت و تایید شارع مقدس قرار گرفته است. البته به جهت تفاوت در ماهیت درک عقل با بناء عقلا کیفیت امضاء شارع نیز متفاوت است که در ادامه گفتار خواهد آمد. بنابراین در واقع ما دو نوع حکم امضایی داریم؛ امضای حکم عقل و امضای حکم عقلا یا قراردادهای آنها. هر چند که اصطلاح احکام امضایی بیشتر در مورد احکام عقلاییه به کار می رود نه حکم عقل. (دائرة المعارف فقه مقارن، ص ۵۶۲)

احکام امضایی عقلی ناظر به قاعده «کَلِّمًا حَكَمَ بِه الْعَقْلُ حَكَمَ بِه الشَّرْع» است، همچون حکم عقل به قبح ظلم و حسن عدالت که حکم مستقل عقلی نامیده می شود. از این درک عقل حرمت شرعی ظلم و وجوب عدل استکشاف می شود. از این رو حکم وارد از سوی شارع ارشاد به حکم عقل است. (مصطفوی، ۲۶۸) و مراد این است که حکم در مرتبه سابق بر بیان نقلی از طرف عقل موجود است و شارع با امر و نهی به حکم عقلی ارشاد کرده است. (موسوعة الفقه الاسلامی، ۱۰/۱)

۱۰۰-۱۰۱)

^۱ باید توجه داشت که اصطلاح حکم عقل خالی از مسامحه نیست زیرا طبق یک نظر اصولی شأن عقل صرفا ادراک و کشف و مجرد رویت است و انشای حکم کار عقل نیست. (حسینی شیرازی، ۱۷/۱؛ مصطفوی، ۲۶۹؛ اشکنانی، ۳۰۲؛ روحانی، ۵۳۱/۱؛ بجنوردی، ۳۲۶؛ علیدوست، فقه و عقل، ۱۲۷)

احکام امضائی عقلایی در خصوص تأسیساتی است که عقلاً به منظور حفظ نظام حیات جعل و اعتبار کرده و بر آن بنا نهاده‌اند. چنین تأسیساتی از آنجا که مشتمل بر مصالح نوعیه زندگی آدمی است معمولاً از سوی شارع اسلام مورد امضا واقع شده است، و در مواردی که فاقد مصلحت بوده یا با برخی از مصالح شرعی در تضاد بوده از سوی شارع مورد ردع واقع شده‌اند؛ مانند مسأله رباخواری که با پذیرش و جاری بودن آن در میان جوامع عقلایی و اهل عرف، لیکن اسلام شدیداً آن را نفی کرده است. (دائرة المعارف فقه مقارن، ص: ۵۶۲؛ دروس فی علم الاصول، ص ۱۹)

با عنایت به این تقسیم‌بندی در خصوص هر یک از احکام امضایی عقلی و امضایی عقلایی از تعبیر ارشادی استفاده شده است. که در این قسم (ارشاد به ادراک عقلی) و قسم بعدی شرح و توضیح آن می‌آید.

جایگاه درک عقل در کشف حکم؛ در خصوص جایگاه دلیل عقل در کشف حکم شرعی دو دیدگاه کلی بر رد یا اثبات آن وجود دارد. نپذیرفتن هر یک از این مقدمات: واقعی بودن حسن و قبح افعال نه صرف اعتباری، قابل درک بودن حسن و قبح بعضی از افعال برای عقل، وجود ملازمه بین حکم قطعی عقل با حکم نقلی، دارا بودن حجیت قطعی ذاتی؛ منجر به عدم اعتبار حکم عقل می‌شود. در مقابل، دیدگاه بیشتر اصولیان با پذیرفتن تمامی این مقدمات بر اعتبار درک عقل است با این تحلیل که تفکیک اراده تشریعی و ادراک عقلی ممکن نیست و تمام ادیان الهی که دچار تدلیس و تحریف نشده باشند مطابق موازین عقل است، و ادله نقلی قران و هدایت و حیانی به تبعیت از داوری خرد می‌خواند و میان ادراک عقلی و حکم شرعی نقلی ملازمه قطعی وجود دارد. و نتوان دینی را الهی فرض کرد اما با این ودیعه الهی که خداوند آن را برای تشخیص و تمییز صحیح از ناصحیح و صلاح از فساد در طبیعت آدمی قرار داده مخالف باشد و گرنه تضادی میان تشریح پروردگار و تکوین او صورت گرفته و این امر با حکمت الهی سازگار نیست. پس یک فعل هم حکم عقلی دارد و هم بیان شرعی. به طور مثال: ستم کردن به دیگری، ایذاء مومن و تحقیر و سب او هم در آینه عقل و خرد مذموم و نکوهیده و ناپایسته است و هم ادله نقلی کتاب و سنت مکرراً از آن نهی کرده است. لذا ملازمه بین حکم عقل عملی و شرع به واسطه درک عقل نظری برقرار است. (محمدی، ۲۳/۲؛ علیدوست، فقه و عقل، ۱۴۳؛ جناتی، ۲۳۸-۲۳۹؛ آشتیانی، ۳۵). حال بحث از ارشادی دانستن ادله نقلی که در بستر حکم عقلی وارد شده‌اند قهراً طبق دیدگاه دوم معنا پیدا می‌کند. اما بر مبنای عدم حجیت دلیل عقل به عنوان یکی از ادله کشف حکم طبیعتاً تمامی بیانات نقلی، احکام مولوی تأسیسی تعریف می‌شوند.

البته باید توجه داشت موافقت شارع مقدس با حکم عقل عملی دو صورت دارد: گاه اعمال مولویت می‌کند و با ابراز نظر خویش عملی را که عقلاً واجب یا حرام بود شرعاً نیز واجب یا حرام می‌شمرد و گاهی ضرورتی نمی‌بیند که اعمال مولویت کند. بنابراین در مواردی که حکم عقل وجود دارد موافقت واقعی شارع با حکم عقل این نیست که بیان نقلی نیز حتماً وجود داشته باشد بلکه حکم عقلی محض کفایت می‌کند. (شبیری زنجانی، ۲۹۵۰/۹)

همچنین قابل ذکر است که بعد از پذیرش قابلیت تلازم بین درک عقل و بیان نقلی و اثبات آن باید تفصیل داد که حکم عقل گاه علت تامه است و شارع با دلایل دیگر فعلیت آن را نفی نمی‌کند و گاه اقتضایی است و فعلیت آن به امضاء و سکوت یا عدم ردع و عدم ابطال منوط است مانند قاعده شرعی فراغ که مانع از فعلیت قاعده عقلی اشتغال یقینی در نماز می‌شود. (

شبیری زنجانی، ۲۹۴۹/۹-۲۹۵۰ و ۳۰۲۱/۹-۳۰۲۲)

ارشادی بودن احکام نسبت به این معنا تلازمی با ارشادیت به معنای صرف خیرخواهی دنیوی ندارد؛ نکته مهم دیگر این است که هر چند بخشی از احکام با توجه به این معنا ارشادی محسوب می‌شود و بیان نقلی ارشاد کننده به درک عقل است، ولی این مطلب بدین مفهوم نیست که دلالت دلیل بر حکم تکلیفی از بین برود و وجوب یا حرمت از آن استفاده نگردد و در واقع بیان شرع از جایگاه مولی بما هو مولی صادر نشده باشد. بلکه تمامی احکام نقلی که به حکم عقل ارشاد می‌کنند و از تعبیر ارشادی بودن برای آنها استفاده می‌گردد و در زمره احکام تاسیسی اسلام نیستند، در مقام بررسی نسبت به معنای سوم از حکم ارشادی (خیرخواهی دنیوی) ممکن است وضعیت متفاوتی داشته باشد مانند درک عقلی قبح ظلم که هر چند بیان نقلی وارده در خصوص آن ارشادیت ولی به جهت این که گزاره درون دینی و دارای اثرات آخروی است و برای صرف خیرخواهی دنیوی نیامده، بیان‌کننده‌ی حرمت شرعی مولوی آن نیز هست. (نائینی، ۱/ ۴۱۱-۴۱۲؛ شبیری زنجانی، ۳۱۵/۱-۳۱۶ روحانی، ۵۳۱/۱؛ انصاری، مطروح الانظار/ ۲۵۰)

توضیح بیشتر: درک عقل به عنوان یکی از ادله‌ی کشف حکم شرعی نزد بیشتر اصولیان معتبر است و طبق قانون ملازمه، حکم عقل از حکم مولوی شرعی کشف می‌کند، چون که احکام شرع تابع مصالح و مفاسد است و وقتی عقل قبح چیزی را درک کرد و ظلم را قبیح دانست، این فعل حکم تحریم شرعی هم پیدا می‌کند. نمی‌توان پذیرفت چون حکم عقلی برای قبح ظلم وجود دارد پس ظلم حرمت شرعی ندارد، و همین طور نسبت به ایداء دیگران که عقل آن را قبیح می‌داند. لذا ارشادی بودن یک حکم از ناحیه عقل طبق این معنا را نباید به معنای نفی حکم شرعی مولوی (معنای سوم) دانست. بلکه حکم شرعی ملازم آن است. نتیجه آنکه در مواردی که حکم عقل در سلسله علل احکام قرار دارد از آن حکم مولوی کشف می‌شود و ارشاد و عقل منافاتی با حکم مولوی ندارد. (شبیری زنجانی، ۳۱۵/۱-۳۱۶)

یا در باب تقسیمات مقدمه و مقایسه آنها با یکدیگر گفته شده، بحث از طرفین ملازمه در مقدمه و وجوب به نحو «دو وجوب شرعی مولوی» است، یعنی همان طور که ذی المقدمه وجوب شرعی مولوی است نه ارشادی، مقدمه هم - بنا بر قول به ملازمه - دارای وجوب شرعی مولوی است. لذا محلّ بحث در مقدمه واجب همین وجوب شرعی مولوی غیر است. و این با مقدمه علمیه غیر مرتبط است، زیرا در مقدمه علمیه، اولاً وجوب شرعی ندارد بلکه وجوب عقلی دارد، ثانیاً لزوم عقلی آن ارشادی است نه مولوی. یعنی در احکام عقلیه هم مسأله مولویت و ارشادیت مطرح است. حکم عقل در مورد قبح ظلم، حکم مولوی است اما حکم عقل به اینکه در مورد مشتبه بودن قبله باید به چهار طرف نماز خوانده شود، حکم ارشادی است، یعنی حکم او برای این است که می‌خواهد نماز به سوی قبله واقعی تحقق پیدا کند. (اصول فقه شیعه، ج ۴، ص: ۲۴۵) در توضیح تکمیلی یعنی قبح ظلم از آن جهت که مورد درک عقل است و شارع نیز با ادله نقلی به ترک آن اهتمام داشته حکم ارشادی تأکیدی است نه تاسیسی و از آن جهت که مولا به ترک آن به عنوان یک تکلیف مستقل رضایت ندارند مولوی محسوب می‌گردد.

۲- ارشاد به بنا عقلا

مفهوم دیگر از حکم ارشادی این است که بیان نقلی خواه قران کریم و خواه سنت معصومین (ع) به طریقه و بنا عقلا ارشاد و راهنمایی دارد. همانطور که در مقدمه معنای قبلی گفته شد یکی از معانی احکام امضایی که غالباً نیز در همین معنا به کار می‌رود امضاء بناهای عقلایی است. در خصوص تأسیسات عقلایی که به منظور حفظ نظام زندگی اجتماعی یا خانوادگی بنا شده و بخش قابل توجهی از آن را معاملات تشکیل می‌دهد و یا اموری مانند خبر واحد، ظواهر الفاظ و ... که بنا عقلا بر

آن مستقر است و با تایید نقلی همراه است، بیان شرع ارشاد و امضا کننده بنا عقلا است. (مکارم، دایرة المعارف فقه مقارن، ۵۶۲؛ سیستانی، قاعده لاضرر و لا ضرار، ۶۱-۶۲)

بنا عقلا هر چند در مسائل گوناگون نقش دارد ولی از جمله کارکردهای اساسی که محل بحث و نظر است صغری قرار گرفتن برای کشف حکم شرعی و بحث پیرامون حجیت آن است. (سبحانی، اصول الفقه المقارن، ۳۱۱)

باید توجه داشت که بنا عقلا به یکی از دو معنا اشاره دارد. گاه مراد این است که بنا عقلا نمود و بروز و سلوک خارجی برای درک عقل از حسن و قبح است و رویکرد عقلا کاشف از حکم عقل عملی است. این معنا به دلیل عقل برمی‌گردد که حجیت آن مستقل است و نیاز به تایید و امضاء شرع نیست چرا که پشتوانه آن حکم عقل عملی است و در قاعده ملازمه حجیت آن ثابت شده است. (تاریخ الفقه و تطوراته، ۶۹-۷۰؛ بروجردی، ۴۷۲) و گاه بحث پیرامون آن دسته از بناهای عقلایی است که به دلیل عقلی راجع نیستند. جهت توضیح این مطلب باید به منشا دلیل عقل و بنا عقلا توجه داشت. یکی از مهمترین مسائل پیرامون سیره عقلا و تبیین چیستی سیره عقلا، منشا و خاستگاه آن است. این مطلب از چند جهت مهم است. اول: زمینه ساز تفکیک دقیق عقل و سیره عقلاست. دوم: میزان استواری سیره و نیازمندی آن را به متمم حجیت یا استقلال و بی‌نیازی آن را تعیین می‌کند. سوم: سیره عقلا را از عرف‌های محدود زمانی جدا می‌کند. حکم عقل برخاسته از درک مصلحت و مفسده واقعی افعال (حسن و قبح) است و عقل با عنایت به حسن و قبح بایستگی و نبایستگی آن را درک کند ولی بنا عقلا کاشف از حسن و قبح واقعیت متعلق حکم نیست. (حکیم، ۱۹۲) و به علت فراگیری و گستردگی بنا عقلا توان آن را تلقانی و غیر معلل دانست. برای کشف علت به وجود آمدن بنا عقلا هرچند به ظاهر عواملی مانند فرهنگی، محیطی، عاطفی و... می‌تواند تاثیر گذار باشند اما علت اصلی آن است که بنا عقلا برپایه‌ی حفظ نظام اجتماعی و عدم اخلال به آن با عنایت به مصالح و مفاسد نوعی فعل به وجود آمده است و مراد مصالحی است که قوام و استقرار حیات بشر در گرو تامین و رعایت آن است و عقلا همواره در پی آن بوده‌اند. (سبحانی، مصادر الفقه الاسلامی، ۱۶۶-۱۶۸؛ امام خمینی، الرسائل، ۱۲۲؛ طباطبایی، ۲/۲۰۵؛ روحانی، منهاج الفقاهه، ۱/۳۳۶؛ فخلعی، مطالعات اسلامی (فقه و اصول) شماره ۸۴/۱، ص ۱۰۱-۱۰۲)

مطلب دوم در باب سیره عقلا ملاک و مناط آن است. ملاک در حکم عقل علم وجدانی و یقینی است در حالی که ملاک سیره اغلب اطمینان و علم عادی است. یعنی علمی که عرف و اغلب مردم به احتمال خلاف آن اعتنا نمی‌کنند. (فخلعی، مطالعات اسلامی (فقه و اصول) شماره ۸۴/۱، ص ۱۱۸)

بعد از بیان این مقدمه دو دیدگاه نسبت به بنا عقلا وجود دارد.

دیدگاه اول: بنا عقلا اموری فطری و حقیقیند که با ضرورت‌های حیات انسان درگیر بوده و به عنوان مدرکات فطری و جبلی مطرح است. (امام خمینی، الرسائل، ۱۲۲؛ طباطبایی، ۲/۲۰۵) و نیاز و ضرورت تاثیر فراوانی در تحقق آن دارد. (خوانساری، ۵۹۳/۱؛ کوه کمری، ۷۸) بدین جهت حجیت آن ذاتیست و ردع از آن امکان ندارد. (طباطبایی، ۲/۲۰۵) لذا اگر مصلحت و مفسده نوعی عمل توسط بنا عقلا درک شد و همگی در آن متفق بودند، حکم شرع نیز همان است و خطاب نقلی به بنا عقلا ارشاد دارد مانند رجوع جاهل به عالم به عنوان رویکرد برخاسته از فطرت عقلا که ادله نقلی ارشاد به عملکرد عقلا دارد و با ادله‌ی عام نهی از اتباع مطلق ظن نفی نمی‌شود و برای ردع نیاز به صراحت و تاکید است. (امام خمینی، الاجتهاد و التقلید، ۶۳)

دیدگاه دوم: صرف بنا عقلا را به علت عدم یقینی بودن کاشف از حکم شرع ندانسته و شایستگی احتجاج از طرف مکلف بر مولی را ندارد زیرا امکان دارد شارع رویکرد آنها را مورد نقد و تخطئه قرار بدهد بلکه برای حجیت و به عنوان یکی از ادله نیاز به امضا و تایید از سوی شرع است. (حکیم، ۱۹۲؛ مکارم، دایرة المعارف فقه مقارن، ۵۶۶)

نحوه امضای شرع بر بناهای عقلایی بدین صورت است که گاه بنا عقلا به صورت صریح با ادله نقلی مورد تایید قرار می‌گیرد مانند «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره ۲۷۵) یا «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مانده ۱) و گاه با دستیابی به سکوت و عدم ردع سیره از سوی معصومین (ع) بنا عقلا دارای وجاهت شده و حجیت می‌یابد؛ مانند قرارداد اجتماعی که در میان مردم و محیط زندگی امامان (ع) رایج بوده و با عدم نهی رضایت آنان به رویکرد عقلا بدست می‌آید. بسیاری از احکام امضایی به این شکل تحقق پیدا کرده اند. مانند برگزاری سوگواری و بزرگداشت اموات، حجیت خبر واحد، تقلید، معاطات در بیع، اجاره، رهن و خرید و فروش کودک در امور کم ارزش و... (سبحانی، اصول الفقه المقارن، ۳۱۱-۳۱۲؛ مکارم، دایرة المعارف فقه مقارن، ۵۶۳)

طبق مبنای دوم سیره عقلا اگر از طرف شرع مورد نهی قرار گرفته باشد یا عملکرد عقلا در زمان متاخر از عصر معصومان حادث شده باشد، نتوان دیدگاه معصومین (ع) را در قبال این رویکرد بدست آورد و در این صورت سیره حجت نیست و باید به دنبال دلیل دیگر بود. (صدر، ماوراء الفقه، ۲/۴۱۳). به طور مثال شارع اسلام از مواردی چون: اختلاط مردان و زنان در مجالس شادی، انواع معاملات ربوی، شرط مرتهن برای انتفاع از عین مرهونه، تجویز اشتراط مضارب در عقد مضاربه که سهم مشخصی از سود را مالک شود نه به نسبت سود و زیان و... نهی به عمل آورده و سیره‌ها در این قبیل موارد مشمول امضای شارع واقع نشده‌اند. (سبحانی، اصول الفقه المقارن، ۳۱۴) نیز طبق همین مبنا سیره‌های متاخر مانند عقد تامين، بیمه، سر قفلی و... برای مشروعیت نیاز به دلیل دیگر دارند. (همان، ۳۱۳-۳۱۴) لذا اتصال سیره و عرف یا قالب و جوهره-ی آن تا عصر معصومین و در مرای و مسمع بودن شرط است. (مکارم، دایرة المعارف فقه مقارن، ۵۶۶)

با توجه به دیدگاه‌های مطرح در ماهیت بنا عقلا و حجیت آن، اگر بنا عقلا را به عنوان یک دلیل مستقل در عرض سایر ادله کشف احکام شرعی بپذیریم در این صورت بیان نقلی وارده در واقع به بنا عقلا به مثابه یک دلیل مستقل ارشاد و راهنمایی می‌کند و در فرض نبود بیان نقلی بنا عقلا خود به تنهایی از حکم شرع کشف می‌کند و نقش بیان نقلی در واقع تاکید بنا عقلا است. اما اگر حجیت بنا عقلا مستقل به حساب نیاید و منوط به اظهارنظر و اعلام موضع از سوی شرع باشد در این فرض برای عمل بر طبق بنا عقلا حتما باید رضایت و امضا شرع خواه با بیان نقلی و خواه با سکوت و عدم ردع بدست آید. در غیر این صورت بنا عقلا حجت نیست و لذا بر این مبنا نامگذاری بیان نقلی ناظر به بنا عقلا به ارشادی بودن خالی از مسامحه نیست. زیرا بنا عقلا دارای حجیت تام نیست تا بیان نقلی ارشادی لحاظ گردد. بلکه برای امکان عمل به بنا عقلا ضرورت دارد که از سوی شرع بیان شود.

نتیجه بحث در این قسم از مفهوم حکم ارشادی این است که طبق مبنای نخست که حجیت سیره را علی المبنای ثابت دانست، ارشادی بودن همگون با ارشادی بودن حکم شرع در زمینه حکم عقل است. یعنی اینکه بیان شرعی در زمینه تأسیس عقلایی جنبه تأکیدی دارد و بس. البته با لحاظ همان نکته‌ی که در درک عقل نیز گفته شد که ارشادی بودن بنا عقلا در این معنا منافاتی ندارد که شارع مقدس از جایگاه مولویت و به عنوان مولی بما هو مولی به آن حکم کرده باشد. لیکن طبق مبنای دوم امضای شارع نسبت به سیره عقلا جزو متممات دلالت سیره محسوب می‌شود و بدون آن ولو به صورت

عدم ردع حجیت و دلالت سیره منتفی است، ضمن اینکه در مواردی نیز که امکان حصول امضا و کشف موقف شارع به دلیلی چون عدم معاصرت سیره با عصر شارع ممکن نیست، کارکرد سیره به عنوان دلیل و حجت محدودیت می‌یابد.

۳. حکم متقدم یا متاخر از ثبوت حکم شرعی (حکم واقع در سلسله معالیل)

تمامی معانی قبلی از حکم ارشادی در دایره احکام مستقل شرعی بود به این بیان که هر یک از تکالیف شرعی با عنایت به معانی پیشین بررسی و مولوی یا ارشادی بودن آن تبیین می‌گردید. با استناد به تعبیر سلسله علل یا سلسله معالیل، اما گاه در خصوص برخی افعال مانند قبیح تجری، لزوم اطاعت یا ترک عصیان الهی، لزوم توبه کردن و... بحث است که آیا این افعال در سلسله عللند یا در سلسله معالیل. از علل تعبیر به مولوی بودن شده است و از دومی به نام ارشادی بودن. از آن جا که حکم عقل و بنا عقلاً به مانند بیان نقلی در این معنا نیز استفاده شده و از این حیث نیز هر کدام قابلیت تقسیم به مولوی و ارشادی بودن را دارد و از طرفی چون با دو معنای پیشین متفاوت است لذا به عنوان یک قسم جداگانه به آن پرداخته شده است.

هر یک از تکالیف احکام یا ادراکات عقلی گاه به حکم مستقل شرعی اشاره دارد و مآلاً نفس عمل مورد امر و نهی قرار گرفته و با اطاعت یا مخالفت، مکلف مستحق ثواب یا عقاب است و گاه به تکلیف مستقل اشاره ندارد بلکه متقدم یا متاخر از ثبوت حکم مستقل شرعی است و ثواب و عقاب جداگانه‌ای فراتر از آنچه بر نفس خود عمل مترتب است، وجود ندارد یعنی در اصطلاح گاه احکام عقلی در سلسله علل هستند و گاه در سلسله معالیل.

توضیح اینکه با ملاحظه کیفیت ادراکات عقلی و قاعده ملازمه بین حکم عقل و شرع به نظر می‌رسد تمام ادراکات عقلی از یک سنخ نباشند. ادراکات عقلی سابق بر مولویت مولی و تکالیف مولی و به عنوان یک تکلیف مستقل که خود فعل آن ارزشمند و از آن به حسن و قبح واقع در سلسله علل احکام تعبیر می‌شود مانند حکم عقل به حسن عدل، قبح ظلم یا حسن صداقت و... این قسم در مرحله مقدم بر حکم شارع است. زیرا متصف شدن این افعال به حسن و قبح بدون لحاظ حکم شارع به وجوب یا حرمت ثابت است. چرا که موضوع حسن و قبح در این مرحله نفس افعال است که وجود و اتصاف این افعال به صفت مرتبط با حکم شارع نیست. اما گاه حکم عقلی در طول تکالیف الهی و مولویت مولی است که از آن به حسن و قبح واقع در سلسله معلولات احکام تعبیر می‌شود. مانند درک حسن اطاعت یا قبح معصیت و مخالفت با مولی، یعنی اتصاف فعل به اطاعت یا معصیت و در نتیجه حسن یا قبح مترتب بر حکم شارع است و بدون حکم شارع اطاعت و عصیان معنی ندارد. لذا هرگاه ادله شرعی وجوب یا حرمت فعلی را ثابت بداند عقل نیز به حسن اطاعت مولا ارشادیت دارد. یعنی حکم عقل در مورد قبح ظلم به جهت اشاره به تکلیف مستقل حکم مولوی است اما حکم عقل به وجوب خواندن نماز به چهار سمت در فرض مشتبّه بودن قبله به عنوان مقدمه علمیه حکم ارشادی است که هدف تحقق نماز به سمت قبله‌ی واقعی است. لذاست که اگر حکم عقل در سلسله علل باشد حکم مولوی است و اگر در سلسله معالیل باشد ارشادی. (فاضل، اصول فقه شیعه، ۳ / ۲۴۱-۲۴۲؛ صدر، بحوث فی علم الاصول، ۵/ ۱۲۲؛ منصور، ۴ / ۱۹۹-۱۹۷ انصاری، ۲۵۰) نباید گفت که چون حکم عقلی برای قبح ظلم وجود دارد، پس ظلم حرمت شرعی ندارد، و همین طور نسبت به ایذاء که عقل آن را قبیح می‌داند. لذا ارشادی بودن یک حکم از ناحیه عقل را نباید به معنی نفی حکم شرعی دانست. بلکه حکم شرعی ملازم آن است. البته بعضی از احکام عقلیه- به تعبیر مرحوم نائینی- در سلسله معلولات احکام قرار دارد که حکم شرعی مستقلی ندارند. مثلاً «امر به اطاعت» در سلسله معالیل احکام است و چون ارشادی است،

مخالفت با آن عقوبت علی حده ندارد. لذا اگر کسی نماز نخواند، بخاطر اینکه امر اَقِيْمُوا الصَّلَاةَ را امتثال نکرده است، عقاب می شود ولی عقاب جداگانه ای برای اینکه «اَطِيعُوا اللّٰهَ» را امتثال نکرده است متوجه او نیست. نتیجه آنکه در مواردی که حکم عقل در سلسله علل و احکام قرار دارد، مثل حکم به قبح ظلم، از آن حکم مولوی کشف می شود و ارشاد و عقل منافاتی با حکم مولوی ندارد. (کتاب نکاح، ج ۱، ص ۳۱۶-۳۱۷)

اگر گفته شود حکم عقل در سلسله معلولات منجر به جریان قاعده ملازمه نیست برخلاف حکم عقل در سلسله علل که به کشف حکم شرعی منجر می شود (نائینی، ۱۳۵/۲)؛ در پاسخ باید گفت قاعده ملازمه فقط مخصوص اثبات احکام شرعی مستقل نیست بلکه برای مقدمات حکم شرعی از علم اصول و قواعد فقه (در سلسله معالیل) نیز قابلیت کاربرد دارد (فشارکی، ۶۶) و نتوان کلیت حکم عقل را تخصیص زد. چرا که مانعی وجود ندارد که حتی در احکام عقلی واقع در سلسله معلولات با قاعده ملازمه به حکم شرعی رسید جز این که تاثیرش مانند حکم عقل است و در فرض مخالفت بر ذمه مکلف ثواب و عقابی غیر از خود مامور به و منهی عنه واقعی مستقر نمی گردد. (امام خمینی، انوار الهدایه، ۹۴/۱؛ آملی، ۲۲۱/۴؛ مکارم، دایرةالمعارف فقه ممقارن، ۵۶۹)

البته برقرار بودن قاعده ملازمه در صورتی است که مورد و مصداق قابلیت تلازم را داشته باشد. یعنی مقتضی برای تعلق حکم شرعی مولوی به درک عقلی برقرار باشد مانند قبح عقلی تشریح که با قاعده ملازمه حکم به حرمت می شود. اما گاه برای ملازمه مانع وجود دارد و آن وجود محذور عقلی از دور یا تسلسل است. یعنی فعل دارای جعل تکوینی ذاتی است و قابل جعل تشریحی نیست مانند اطاعت الهی و عدم عصیان که اولاً باید گفت اطاعت الهی و عدم عصیان به علت قرار گرفتن در سلسله معالیل و متاخر بودن از احکام الهی حکم ارشادی است (فاضل، اصول فقه شیعه، ۳/ ۵۰۴؛ ملکی میانجی، ۲۱۴ و ۲۵۳) و ثانیاً هر چند حسن اطاعت از عقل استفاده می شود ولی قاعده ملازمه برقرار نیست و ادله نقلی بیانگر وجوب نیست. (فاضل، اصول فقه شیعه، ۳/ ۵۰۴؛ عراقی نجفی، ۱۷-۱۸) و این بدین جهت نیست که گفته شود فعلی که عقل حسن یا قبح آن را تشخیص می دهد اگر در سلسله علل باشد باعث کشف حکم شرعی مولوی است و اگر در سلسله معلولات باشد کشف حکم شرعی مولوی امکان پذیر نیست (عراقی، ۹۳/۴) بلکه بعضی از مصداق قابلیت پذیرش حکم شرعی را ندارد و به حکم برهان محال است که حکم شرع بر آن وارد شود بلکه حسن و قبح آنها ثابت و ضروری است و اگر حکم آنها منتهی به وجوب دیگری باشد مستلزم دور یا تسلسل است و لذا قابل جعل حکم مولوی نیست برخلاف بحث از مسارعت به سوی نیک و خوب که هیچ مانعی ندارد که مسارعت هم عقلاً حسن باشد و هم شرعاً مستحب مولوی باشد. (محمدی، ۲۳/۲؛ نائینی، ۴۱۱/۱-۴۱۲؛ روحانی، ۵۳۱/۱؛ مشکینی، ۱۳۱/۱؛ رشتی، ۴۳۱)

این تقسیم بندی همانطور که در ادراکات عقلی متصور است در خطابات نقلی نیز صادق است و شامل احکام تاسیسی الهی نیز می شود. یعنی بخش عمده ای از دستورهای الهی حکم مولوی حقیقی و در سلسله علل و به تکالیف مستقل الهی مرتبط است که خود آن عمل دارای مصلحت یا مفسده می باشد و بر انجام یا ترک آن ثواب و عقاب است مانند امر به اقامه نماز یا وجوب روزه. در مقابل امر ارشادی امری صوری و ظاهری است که از حقیقت طلب بهره ای ندارد بلکه اخبار از مصلحت یا مفسده عملی است که در ضمن حکم دیگر از او خواسته شده یا به آن نهی شده است لذا در حکم ارشادی ثواب و عقاب مستقلاً چیزی جز تشویق مکلف به امتثال حکم مولوی نیست. (انصاری، ۲۵۰) شاید بتوان قاعده فقهی

فراغ یا استصحاب شرعی را از این سنخ دانست. زیرا هرچند قاعده فراغ و اصل استصحاب شرعی از مخترعات الهی است ولی بر اطاعت یا مخالفت آنها چیزی فراتر از ثواب یا عقاب نفس عمل مترتب نمی‌شود.

نتیجه

با بررسی معانی بکارگیری شده از اصطلاح حکم ارشادی مشخص گردید این واژه مشترک لفظی است. دانشمندان فقه و اصول در مناسبت‌های مختلف برای بیان مقصود خود از این اصطلاح استفاده کرده‌اند و هیچ ارتباطی میان معانی چندگانه این اصطلاح وجود ندارد. برای حکم ارشادی این معانی ذکر شده و یا در این معانی بکار برده شده است. ۱. آن دسته احکام برخوردار از ساختار حکم تکلیفی که در واقع ارشاد کننده به حکم وضعی است. ۲. آن دسته اوامر و فرامین مولوی که از جایگاه رهبری و زمامداری حاکم جامعه اسلامی صادر شده و در مقابل احکامی که به حکم الاهی ارشاد و دلالت دارد. ۳. احکامی شرعی صرفاً از باب خیرخواهی دنیوی و سامان دادن دنیای مردمان بیان شده و آنها را به پیامدهای دنیوی و تکوینی اعمال خود ارشاد و راهنمایی می‌کند و بر خلاف احکام مولوی بر ثواب و عقاب اخروی دلالت ندارد. ۴. احکامی شرعی که در زمینه ادراکات و یا احکام عقلی صادر شده، جنبه تأسیسی نداشته، بلکه ارشاد کننده به حکم عقل است. ۵. احکامی شرعی که در زمینه تأسیسات عقلایی و عرفی صادر شده و نقش امضا کننده این تأسیسات را دارند و از آنها ارشاد کننده به بنای عقلا نام نهاده‌اند. البته این مورد به خصوص بناهایی مربوط است که حجیت آن علی‌المبنا ثابت بوده و بیان شرعی متمم حجیت آن نیست. ۶. آن دسته از احکام عقلی و گاه نقلی که در مرحله متقدم یا متاخر از ثبوت حکم شرعی (سلسله معالیل) قرار دارد و در اطاعت یا عصیان آنها چیزی فراتر از مصلحت یا مفسده مأمور به یا منهی عنه واقعی ثابت نیست و عقاب و ثواب مستقلاً هم در کار نیست.

در این پژوهش معلوم شد همه آن چه که علما از مفاهیم ارشادی و مولوی مدنظر دارند و در موقعیت‌های مختلف و مباحث گوناگون فقهی و اصولی بیان کرده‌اند در یک وادی جار نیست و ارتباط مفهومی میان آنها برقرار نیست. استعمالات جداگانه‌ای است که عدم درک روشن از موقعیت هر یک آدمی را در ورطه خلط مفاهیم و مباحث قرار می‌دهد. شاید به علت عدم توجه کامل به مفاهیم متعدد حکم ارشادی بوده که در تعریف حکم ارشادی عبارات‌های گوناگون و گاه متضاد بیان شده است مانند خطاب مولوی آن است که از جایگاه مولویت مولا صادر شده است و بر دو قسم است. یک قسم از این خطاب مولوی ممکن است مکرر و تأکیدی باشد و قسم دیگر ابتدایی و تأسیسی. اما خطاب ارشادی بیانگر حکمی است که از جایگاه مولویت مولا صادر نشده و در واقع از شئون مولا محسوب نمی‌شود مانند بیان مضرات پنیر. (مباحث الاصول، ج ۴، ص ۴۱۳) در مقابل این نظر، امر مولوی از جایگاه مولویت صادر شده است و با اصطلاح حکم تأسیسی هم معنا است و حکم ارشادی با تأکیدی بودن حکم از یک معنا برخوردار است و بدین جهت تمامی احکام در باب مستقلات عقلی همگی بر تأکیدی بودن دلالت دارند نه تأسیسی بودن. (أصول الفقه، ص، ۲۴۵) بالطبع این اختلاف به ماهیت، ملاک تشخیص و آثار حکم ارشادی نیز کشیده می‌شود. به عنوان نمونه گفته شده که ماهیت احکام ارشادی در واقع اخباری است نه انشائی (اصطلاحات الاصول و معظم ابحاثها، ص ۷۵) این در حالی است که این مطلب در ارشاد به حکم وضعی صادق است ولی ماهیت احکام ارشادی ناظر به ادراکات عقلی قطعاً از ظاهر انشائی بودن خود خارج نشده است و همچنین است ماهیت احکام ارشادی ناظر به بناهای عقلایی. یا گفته شده احکام مولوی آن دسته از احکام هستند که جایگاه صدور آنها مولویت مولوی است و در مقابل حکم ارشادی از جایگاه ناصح و مرشد بودن مولی صادر شده و بر آن

ثواب و عقابی مترتب نیست. این تعریف نیز با توجه معنای سوم از حکم ارشادی که ارشاد کننده به مصالح دنیوی و تکوینی است صحیح است اما باعث نمی شود در بحث مستقلات عقلی و مفاد قاعده ملازمه میان نقل و شرع و ارشادی دانستن ادله نقلی ناظر به ادراکات عقلی این مطلب پذیرفته شود و ویژگی ثواب و عقاب اخروی از آن زوال یابد. یا این که حکم به لزوم رو به قبله بودن حیوان هنگام ذبح هر چند مطابق در واقع وضعی است و بر حکم تکلیفی دلالت ندارد و عدم رعایت آن مستلزم عقاب نیست بلکه صرفاً بر ممنوعیت اکل لحم و مانند آن دلالت دارد اما با توجه به معنای چهارم از معنای ارشادی در زمره احکام مولوی تاسیسی است و اگر شارع به آن امر نکرده بود عقل از درک آن عاجز می ماند.

سرانجام باید توجه داشت منافاتی ندارد که احکام شریعت با توجه به یک معنا ارشادی و با عنایت به معنایی دیگر مولوی محسوب شود. مانند دستور به رو به قبله بودن قربانی برای حلال بودن هنگام ذبح به جهت بیان شرطیت به حکم وضعی ارشاد کند و به جهت تاسیسی و اختراع شریعت بودن بر حکم مولوی دلالت کند. یا برابر معنای چهارم احکام نقلی صادر در زمینه مستقلات عقلی گرچه ارشاد کننده به حکم عقل هستند، لیکن این مانع از آن نیست که از حیثیت مولوی به معنی ترتب ثواب و عقاب اخروی برخوردار نباشند و یا قابل انتساب به شارع اقدس در جایگاه شارعیت نباشند.

کتابنامه

- اشکنانی، محمد حسین، دروس في اصول الفقه، قم، انوار الهدی، ۱۳۸۰ ش.
- اصفهانى، محمد حسين، نهاية الدراية في شرح الكفاية، بيروت، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاهياء التراث، ۱۴۲۹ ق.
- امام خمينى، روح الله، الرسائل، قم، مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، ۱۴۱۰ ق.
- امام خمينى، روح الله، انوار الهداية في التعليقة على الكفاية، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني (ره)، ۱۴۱۵ ق.
- امام خمينى، روح الله، تهذيب الأصول، مقرر: جعفر سبحانى، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني (ره)، ۱۴۲۳ ق.
- امام خمينى، سيد روح الله، الاجتهاد و التقليد، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى قدس سره، ۱۴۱۸ ق.
- انصارى، مرتضى بن محمد امين، مطارح الأنظار، قم، مجمع الفكر الاسلامي، ۱۳۸۳.
- انصارى شيرازى، قدرت الله، پژوهشگران مركز فقهى ائمه اطهار عليهم السلام، موسوعة أحكام الأطفال و أدلتها، قم، مركز فقهى ائمه اطهار عليهم السلام، ۱۴۲۹ ق.
- آشتياني، محمود، حاشية على درر الفوائد، قم، ناشر: مؤلف، بى تا.
- آملی، ميرزا هاشم، المعالم المأثورة، قم، ناشر: مؤلف كتاب، ۱۴۰۶ ق.
- بروجردى، حسين، نهاية الأصول، مقرر: حسين على منتظرى، تهران، نشر تفكر، ۱۴۱۵ ق.
- تاريخ الفقه و تطوراته، جمعى از بزرگان، گردآورنده: على رضا رحيمى، بى تا، بى نا.
- تهرانى نجفي، هادى بن محمد امين، محجة العلماء، تهران، ناشر: مؤلف الكتاب، ۱۳۲۰ ش.
- جناتى، محمد ابراهيم، منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامى، بى تا، بى نا.
- حسينى روحانى، سيد صادق، منهاج الفقاهة، قم، انوار الهدى، ۱۴۲۹ ق.
- حسينى شيرازى، صادق، بيان الفقه في شرح العروة الوثقى، قم، دار الانصار، ۱۴۲۶ ق.
- حسينى فيروزآبادى، مرتضى، عناية الأصول في شرح كفاية الأصول، قم، فيروز آبادى، ۱۴۰۰ ق.
- حسينى حائرى، سيد كاظم، المرجعية و القيادة، قم، دار التفسير، ۱۴۲۵ ق.
- حسينى شيرازى، سيد صادق، بيان الفقه في شرح العروة الوثقى، قم، دار الانصار، ۱۴۲۶ ق.
- حكيم، محمد تقى، الأصول العامة في الفقه المقارن، قم، مجمع جهاني اهل بيت (ع)، ۱۴۱۸ ق.
- خوانسارى، سيد احمد، جامع المدارك في شرح مختصر النافع، قم، مؤسسه اسماعيليان، ۱۴۰۵ ق.
- خويى، سيد ابو القاسم، فقه الشيعة، مقرر، سيد محمد مهدى موسى، قم، مؤسسه آفاق، ۱۴۱۸ ق.
- خويى، سيد ابو القاسم، موسوعة الإمام الخوئي، قم، مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئي ره، ۱۴۱۸ ق.
- رشتى، حبيب الله، بدائع الأفكار، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، بى تا.
- روحانى، محمد، منتقى الأصول، قم، دفتر آيت الله سيد محمد حسينى روحانى، ۱۴۱۳ ق.
- سبحانى تبريزى، جعفر، أصول الفقه المقارن فيما لا نصّ فيه، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۳۸۳.
- سبحانى تبريزى، جعفر، مصادر الفقه الإسلامى و منابعه، بيروت، دار الأضواء، ۱۴۱۹ ق.
- سيستانى، سيد على حسينى، قاعدة لا ضرر و لا ضرار، قم، دفتر آية الله سيستانى، ۱۴۱۴ ق.

- شبییری زنجانی، سید موسی، کتاب نکاح، قم، مؤسسه پژوهشی رای پرداز، ۱۴۱۹ ق.
- روحانی، محمدصادق، زبدة الأصول، تهران، حدیث دل، ۱۳۸۳ ش.
- صدر، سید محمد، ماوراء الفقه، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۲۰ ق.
- صدر، سید محمد باقر، الفتاوی الواضحة وفقاً لمذهب أهل البيت عليهم السلام، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ ق.
- صدر، محمد باقر، بحوث في شرح العروة الوثقى، مصحح: سید محمود هاشمی، قم، مجمع الشہید آية الله الصدر العلمي، ۱۴۰۸ ق.
- صدر، محمد باقر، بحوث في علم الأصول، بیروت، الدار الاسلاميه، ۱۴۱۷ ق.
- صدر، محمد باقر، دروس في علم الأصول، قم، مجمع الفكر الاسلامي، ۱۴۲۳ ق.
- صدر، محمد باقر، مباحث الأصول، مقرر: کاظم حسینی، قم، مکتب الإعلام الإسلامی، ۱۴۰۸ ق.
- طباطبایی، محمدحسین، المیزان في تفسير القرآن، بیروت، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ۱۳۹۰ ق.
- طباطبایی، محمدحسین، حاشية الكفاية، قم، بنیاد علمي وفكري علامه طباطبائي، ۱۴۲۹ ق.
- عراقی، عبد النبي، التقریرات المسمى بالمحاكمات بين الأعلام، تبریزی، قم، چاپخانه قم، بی تا.
- عراقی، ضیاء الدین، منهاج الأصول، مقرر: محمدابراهیم کرباسی، بیروت، دار البلاغة، ۱۴۱۱ ق.
- علیدوست، ابوالقاسم، فقه و عقل، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۱ ش.
- فاضل لنکرانی، محمد، اصول فقه شیعه، مقرر محمود ملکی، قم، مرکز فقهی انمه اطهار (ع).
- فاضل لنکرانی، محمد، دراسات في الأصول، مقرر موسوی، قم، فقه الاثمه الاطهار (ع)، ۱۴۳۰ ق.
- فخلعی، محمدتقی، مطالعات اسلامی (فقه و اصول)، سال چهل و دوم، بهار و تابستان ۸۹.
- فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت عليهم السلام، جمعی از پژوهشگران زیر نظر سید محمود هاشمی شاهرودی، قم، دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت عليهم السلام، ۱۴۲۶ ق.
- قدردان قراملکی، محمدحسن، درباره پیامبر اعظم (ص)، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۹.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافي (ط - دار الحدیث)، قم، دار الحدیث ۱۴۲۹ ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، أنوار الفقاهة، قم، مدرسة الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام، ۱۴۲۵ ق.
- محمدباقر، فشارکی، الرسائل الفشاركية، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ۱۴۱۳ ق.
- محمدی، علی، شرح کفاية الأصول، قم، الامام الحسن بن علي (عليه السلام)، ۱۳۸۵ ش.
- محمدی، علی، شرح اصول فقه، قم، دار الفكر، ۱۳۸۷ ش.
- مرعشی، سید محمد حسن، دیدگاه‌های نو در حقوق، تهران، نشر میزان، ۱۴۲۷ ق.
- مشکینی اردبیلی، علی، الرسائل الجديدة و الفرائد الحديثة، قم، مطبعة پیروز، ۱۳۴۹ ش.
- مصطفوی، سید محمد کاظم، مائة قاعدة فقهية، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۲۱ ق.
- مظهری، مرتضی، نبوت، تهران صدرا، ۱۳۷۷.
- مظاهری، حسین، رساله توضیح المسائل، قم، مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهرا (س)، ۱۳۸۹.
- مغنیه، محمد جواد، علم أصول الفقه في ثوبه الجديد، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۹۷۵ م.

- مكارم شيرازى، ناصر، انوار الأصول، قم، مدرسه الامام علي بن ابي طالب (ع)، ۱۴۲۸ ق.
- مكارم شيرازى، ناصر، دائرة المعارف فقه مقارن، قم، مدرسه امام علي بن ابي طالب ع، ۱۴۲۷ ق.
- ملكى ميانجى، محمد باقر، بدائع الكلام في تفسير آيات الأحكام، بيروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۰ ق.
- منتظرى، حسين على، دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية، قم، نشر تفكر، ۱۴۰۹ ق.
- منصورى، ايداد، البيان المفيد في شرح الحلقة الثالثة من حلقات علم الأصول، قم، حسنين عليهم السلام، ۱۴۲۷ ق.
- موسوعة الفقه الإسلامى طبقاً لمذهب أهل البيت عليهم السلام، جمعى از پژوهشگران زیر نظر سيد محمود هاشمى شاهرودى، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامى بر مذهب اهل بيت عليهم السلام، ۱۴۲۳ ق.
- موسوى بجنوردى، محمد، علم اصول، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى (ره)، ۱۳۷۹ ش.
- موسوى قزوینى، سيد ابراهيم، ضوابط الأصول، قم، ناشر: مؤلف، ۱۳۷۱ ق.
- نائينى، محمد حسين، أجود التقريرات، مقرر: ابوالقاسم خويى، قم، مطبعة العرفان، ۱۳۵۲ ش.
- ولايى، عيسى، فرهنگ تشريحي اصطلاحات اصول، تهران، نشرنى، ۱۳۸۷.

پي اس ايشيار